

چرا مستوفی الممالک ، پدر استاد خلیلی از سوی مشروطه خواهان اعدام شد؟

در مقاله "استاد خلیلی چرا کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟ وعده سپرده بودم که در مبحث بعدی در باره پدر استاد خلیلی میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک، خواهم نوشت تا دانسته شود که او چگونه شخصیتی بود و چرا اعدام شد؟ در این جا سعی خواهم کرد تا نظریات و چشمدیدهای شاهدان عینی بخصوص دو مؤرخ نامدار و با اعتبار کشور (فیض محمدکاتب و میرغلام محمدغبار) را در این خصوص مورد توجه قرار بدهم ، اما مسائل مختلفی که در این بحث بر آنها مکتب شده ، شاید اضافی به نظر برسند، مگر مانند حلقه های زنجیر بهم پیوند دارند و می باید آنها را برای نقش یا رول مستوفی الممالک پی گیری کرد تا علت اصلی انزجار و نفرت مردم و مشروطه خواهان را در مورد وی درک کنیم.

دولتها، چه رژیم های مطلقه و استبدادی و چه رژیمهای جمهوری مبتنی بر دموکراسی، از گذشته تا حال و آینده، برای تنبیه مجرمین جنائی و یا مخالفین سیاسی ، زندان های دارند و آنها را توسط پولیس و موظفین نظم عامه و امنیت اداره و کنترل میکنند. واضح است که رفتار با زندانیان در همه جا و همه زمانه ها یکسان نبوده و نیست و در زندانها برای گرفتن اعترافات و اقرار از متهمان از روش های مختلف بشمول شکنجه های طاقت فرسا و غیر انسانی استفاده میکنند. در افغانستان که هیچگاهی مردم مزه خوشبختی و عدالت اجتماعی را نچشیده اند، طبیعی است که زندانیان آن همواره زهرشکنجه های وحشایانه را چشیده اند و درد آنرا با گوشت و پوست و استخوان خود حس کرده اند و خواهی نخواهی زجرها و شکنجه های درخیمان زندانها، یعنی کوتوال و مستنطق و ضابط زندان را دیده اند و شنیدن داستانهای آن شکنجه گاه ها هنوز هم مو بر اندام انسان راست میکند.

غبار از زندانها و انواع شکنجه های عهد عبدالرحمن خان که توسط کوتوالها (قواندانان امنیه و پولیس) اعمال میشده اند، چنین مینویسد: "علاوه بر زندانهای متعدد پایتخت و ولایات «سیاه چاه های» کابل و هرات با اقسام شکنجه های، کنده، ولچک، غره بغراب، زولانه، قین و فانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه پک، چاندمازی، غرغره، ذبح کردن، سنگسار، بتوپ بستن، توسط درختها پاره کردن و غیره کشور را بطور بی سابقه زیرکابوس وحشت قرار داده بود. بندیوانها (مامو امنیه و زیردستان آنها) خود آزادی بی سرحد داشتند و جرم فرد بخانواده و حتی رفقاییش سرایت مینمود. در کابل بر علاوه زندانهای ارگ و کوتوالی و شیرپور و سرایهای داخل شهر، زندان مخصوص دیگر هم بود که یکی به محمد نعیم خان (بعدها نائب سالار) کپتان امیر و دیگری به «بابه برق» شاطر باشی امیر تعلق داشت. بابیه برق در میدانی مقابل دروازه خود در مراد خانی داری هم نصب کرده بود که محکومین را می آویخت." [۱]

غبار مینویسد که: در زمان امیر عبدالرحمن خان، از مشاهیر کوتوالان (قوماندان امنیه و ضبط احوالات) شهر کابل نائب میر سلطان خان ، میرزا محمدحسین خان و مرزا عبدالرؤف خان بودند. [۲] غبار از قول فیض محمد کاتب مینویسد "مرزا محمد حسین خان سر دفتر سنجش کوتوال کابل و مرزا عبدالرؤف خان نائب او مقرر شدند و از این دو شغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار و نهفت بسیار کردند." [۳]

و اما نائب میرسلطان خان که تمام شهرهای افغانستان را زیر خوف و تهدید نگه میداشت ... ظلم و فساد او

بجائی رسید که امیر عبدالرحمن خان برای توجیه افکار عامه بجانب او، وی را در پغمان از درختی بیاویخت و بار ملامتی خویشرا در گردن او انداخت. [۴]

آقای احسان لمر، یکی از نویسندگان افغان، دلیل مغضوب شدن نائب سلطان خان را سخن چینی و نمانت معاونش میرزا محمد حسین خان دانسته مینویسد: «وی بخاطر گرفتن کرسی از نائب میر سلطان کوتوال، به امیر چنان نمانت کرده بود که او مخالف و بدخواه امیر است و امیر که در قتل مخالفان خود ید طولانی داشت، پس از استنطاق ویرا مجرم شناخته در پغمان از درختی بیاویخت و بار ملامتی خویشرا در گردن او انداخت.» [۵]

پس از مرگ نائب میر سلطان، چوکی (کرسی) کوتوالی به میرزا محمدحسین مستوفی رسید و میرزا عبدالروف خان هم ارتقای مقام نموده چوکی معاونیت کوتوالی را صاحب شد. آنگاه میرزا محمدحسین خان به دربار راه یافت و راه و رسم دربارداری نیز چیزی آموخت و کارش به جایی کشید که کسی را بجز امیر یارای سخن گفتن در برابرش نبود. و امیر باغ جهان آرا را برای رهایش او بخشید. وی بهر اندازه ای که ظلم می کرد به همان اندازه پاداش می گرفت. مردم از نامهای شش کلا و نام گیرک مخصوصاً در پایتخت انزجار و نفرت نشان میدادند. [۶]

میرزا محمدحسین خان مستوفی المالک فرد بسیار ظالم بود و مردم، از شدت نفرت، او را "میر غضب" امیر عبدالرحمن خان نیز می نامیدند. (دانشنامه آریانا) به قول مرحوم غبار، مردم افغانستان همانقدر که از خشم امیر عبدالرحمن خان می ترسیدند، از نام «شش کلاه» و رئیس شان میرزا محمدحسین کوتوال نیز می ترسیدند.

غبار متذکر میشود که، ترس از شکنجه های امیر عبدالرحمن خان (که توسط کوتوال میرزا محمدحسین خان اعمال میشد) چنان در دل مردم خوف ایجاد کرده بود که بقول فیض محمدکاتب، مرد بلند رتبه بی چون سپهسالار غلام حیدرخان توخی به مجرد شنیدن این خبر که او را [میرزا محمدحسین خان کوتوال] ۳۸ هزارروپیه باقیدار قلمدار کرده است، بدون درنگ در هندوستان فرار کرد. همچنین میرزا ابوالحسن همینکه شنید پدرش (میرمحمدحسین سرشته دار) را محبوس کرده اند، با ضرب گلوله تفنگچه خودش را بکشت. مردم از شنیدن نامهای "شش کلاه" و "نام گیرک" مخصوصاً در پایتخت تنفر و انزجار شدید داشتند. شش کلاه، عبارت بود از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارائی محکومین که سرشته دار آن میرزا محمد حسین کوتوال (بعدها مستوفی الممالک) و اعضایش میرزا عبدالروف خان نایب کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامهچ، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیرعلیخان و میرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها و مردم بیگناه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره بریاد نمودند. و اما نام گیرک، یک نوع ترور سری بود که چندی در شهر کابل از طرف کوتوالان شهر - به امر و بنام امیر - عملی گردید. در نصف شب ها خانه شخص مد نظر دق الباب و خودش خواسته میشد. از آن بعد مرده یا زنده این شخص معلوم نبود و خانواده اش از ترس جرنط اظهار و استغاثه را نداشت. [۷]

روش استنطاق با شکنجه تا جایی اسباب هراس متهمین گردیده بود که به گناهان ناکرده اعتراف میکردند تا بدون شکنجه بسهولت و یکباره کشته شوند. از اینجا بود که کوتوالها وزندبانان از متهمین آنچه که خود میخواستند اعتراف میگرفتند و هرکه را در نظر داشتند شریک جرم قلمداد میکردند و خشک وتر را میسوختند. آقای سید احمدخان نویسنده دفتر نظام کابل در یادداشتهای خود چنین مینویسد: «میرزا عبدالحکیم خان امین نظام طرف رقابت میرزا محمد حسین خان کوتوال و میرزا عبدالروف خان نائب کوتوال متهم به سوختادن تیرج (مسوده باطله سنجش مصارف) که بعد از تصحیح به شکل ثابت در کتاب قید میشد و هیچ ارزش رسمی نداشت، گردید . . . امین نظام در وقت استنطاق از ترس اقسام شکنجه ها به مستنطقین گفت: من توان و تحمل شکنجه های شما را ندارم هر چیزیکه شما و کوتوال امر کنید به آن اعتراف می نمایم. میرزا محمدحسین خان پیام داد که راه آسان همان است که بنویسی که تیرج را خودت سوختانده یی، امین نظام همچنان بنوشت. روز دیگر به دهن توپ بستندش و دارایی اش هم مصادره گردید.» [۸]

مرزا محمدحسین خان در حکومت امیر حبیب الله خان:

د پانو شمیره: له ۲ تر ۱۴

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

در عهد امیر حبیب الله خان نیز میرزا محمدحسین خان در پهلوی وظیفه کوتوالی و استخبارات دولت، امور مالی و استیفا را نیز پیش میبرد. او که دشمن عناصر آگاه و مشروطه خواهان بود، بالاخره در حلقه مشروطه خواهان اول نفوذ کرد و محمدشریف برادر تاج محمدخان پغمانی را که با برادر خود مخالفت داشت، به جاسوسی بگماشت، و توسط او لست مشروطه خواهان اول و آخرین فیصله شان را مبنی بر مسلح شدن، بدست آورد و به امیر حبیب الله خان تقدیم کرد که بر اثر آن تعدادی از مشروطه خواهان اول بشمول مولوی محمد سرور و اصف قندهاری به توپ بسته شدند و بقیه شان به سیاه چال های ارگ زندانی شدند (۱۹۰۹) و با انواع شکنجه ها و درد ورنج گرفتار آمدند. [۹]

غبارمتذکر میشود که وقتی پست استیفا یا وزارت مالیه هم به مرزا محمدحسین خان تعلق گرفت «مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین خانن گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تا جایی رسید که از ولایات شمالی کشور مردم صدها خانوار دهقان و رشکست شده بقلمرو روس و حتی از غرب کشوریه ایران فرار کردند.» [۱۰]

غبار در ارتباط به عصبیت مزاج امیر حبیب الله سراج مینویسد که : " مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در مراسم ضیافتی که به افتخار شاه در موضع «بایان کوهستان» داده بود، همینکه شاه نزدیک خیمه خاص رسید و پله نردبان را از اندازه که مقرر کرده بود بلندتر یافت. متغیر شد و خواست سبب این فرو گذاشت را از مستوفی پپرسد. مستوفی مجال نداد، به عجله مثل درختی افقی بخاک افتاد و گفت «بد کردم اعلیحضرت ببخشید» در حالیکه تمام درباریان و رقبای مستوفی دو طرفه صف کشیده و این منظره را تماشا میکردند. البته مستوفی برای وقایع خود از دشنام و بی آبی بیشتر این ذلت و خواری را بر خود هموار کرد.» [۱۱]

بعد از مشاجره شدید علیاحضرت (سراج الخواتین) مادر امان الله خان با امیر در قصر چهلستون (علیا حضرت، باسیلی بروی اخت السراج زد ولی سیلی بجای خواهر بروی خود امیر خورد) شاه به غضب بکابل برگشت و خواست سراج الخواتین را طلاق دهد، مگر بوساطت مصاحبین و سردار نصر الله خان موضوع حل و فصل شد، اما مستوفی الممالک، ملکه و پسرش امان الله خان را شدیداً تحت مراقبت استخباراتی قرار داد. [۱۲]

بعد از اضمحلال مشروطه خواهان اول، عجلتاً صدای عدالتخواهی و دموکراسی با حبس و اعدام آزادی خواهان در ۱۹۰۹ خاموش گردید و کارت تعقیب و بازداشت و شکنجه و شکنجگان و آزادی طلبان اوج گرفت. محبوسین در دو دسته یکی با زولانه و غره بغرا (طوق آهنین و زنجیر) در زندان ارگ سلطنتی و دیگری با زولانه در زندان شیرپور بشکل «کوتاه قفلی» تقریباً نه سال محبوس ماندند. بعد ها که برامیر فیرتفنگچه صورت گرفت، این محبوسین دوباره به ارگ انتقال داده شدند و سخت گیری بر زندانیان سیاسی دوچندان گردید. [۱۳] مستوفی الممالک بیش از هر وقت دیگر در تعقیب و جستجوی مشروطه خواهان بود. تا یکی دو سال هیچکسی جرئت نمیکرد بالا تر از بینی خود سخن بگوید تا مبدا بدست دژخیمان استخبارات بیفتند و در زیر شکنجه های صد چند سخت تر از مرگ، نیست و نابود گردد.

محمود طرزی و احیاء مجدد جنبش مشروطیت :

دو سال بعد از سرکوب مشروطیت اول، در ۱۹۱۱ به قول حبیبی، «این حرکت میمون (جنبش مشروطیت) با نشر مجدد سراج الاخبار و نفس مسیحانی یک افغان مخلص و وطن دوست دانشمند و نویسنده نیرومند محمود طرزی پس زنده و احیاء گردید و این مرد عاقل و مدبر، بدون ایجاد هیاهو و ترسانیدن دربار، حقا بجای مولوی محمد سرور و اصف، رهبر مشروطه خواهان اول نشست و نخل مشروطه خواهی - بلکه آزادی خواهی - را به ثمر رسانید.» [۱۴]

مدیر دانشمند سراج الاخبار، در عین مبارزه با فساد اجتماعی و اداری در دستگاه دولت، هوشیارانه سراج الملت را مدح میکرد و او را در موضع حمایت از ملت و سراج الاخبار قرار میداد و از جانبی هم از وطن و از حب وطن و از آزادی و ارزش استقلال در نزد افغانها و سایر ملل بحث میراند، و مردم را به پاسداری از وطن و از حقوق

حقه شان یعنی از حریت و استقلال وطن و عدم اطاعت به غیر دین ، تشویق و ترغیب می نمود و مثال های فراوانی از ترقی و پیشرفت کشورهای اروپایی و آسیایی در پرتو آزادی و استقلال شان در سراج الاخبار به نشر می رساند. جریده مذکور مشعلی بود که جوانان تجدد خواه و تعلیم دیده شهری افغانستان را بدوراندیشه های ضد برتانوی و پان اسلامیسم رزمنده طرزی بسیج مینمود.

مساعی صادقانه و وطن پرستانه محمودطرزی ، این مرد فاضل و خردمند بزودی منتج به احیاء مجدد جنبش مشروطه خواهی در کشور گردید. جنبشی که در ۱۹۰۹ تمام اعضای آن را بخون و زندان کشانید و قربانیان فراوانی درقبال داشت. هوشیاری و بیداری محمود طرزی در احیاء جنبش مشروطیت در این برجسته میگرددکه او توانست هسته این جنبش را در درون خانواده سلطنتی ایجاد کند و حلقه اتصال آنرا از درون خانواده سلطنتی به درباریان تحول طلب و سپس دامنه آنرا به بیرون از دربار گسترش دهد.

غبار، همین هواخواهان لیبرال دربار را بنام « حزب سری دربار» می نامد که در رأس آن سردار نصراللهخان برادر امیر بود، ولی در حقیقت شاهزاده امان الله خان، داماد محمود طرزی در رهبری آن قرار داشت. [۱۵] و یکی از دلایل موفقیت مشروطیت دوم ، همانا وجود و همخوانی دوشهزاده مشروطه طلب در حلقه مشروطه خواهان دوم بود که سرانجام منتج به از میان برداشتن مانع عمده در راه حصول آزادی کشور گردید و به استرداد استقلال انجامید.

دشمنی مستوفی الممالک با امان الله خان ومشروطه خواهان:

غبار، از ضدیت مستوفی الممالک میرزامحمدحسین خان با مشروطه خوان و قبل از همه با امان الله خان معلومات دست اول را در اختیار میگذارد و به ارتباط "حزب سری دربار" و تصامیم آنها مینویسد: «هسته تحول درنفس در بار نیز نشو و نما میکرد. اصلاح طلبان لیبرال درباری از روش امیرحبیب الله منزجربودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی ازاعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردارنصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار وخواهان استقلال کشور بود، در اداره دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلق العنان شخصی داشت.... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای در بار قرارگرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش ومتواضع بود که به زودی در رأس یک حلقه متجدد در بار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر وازاداره برادر ناراض بود، پذیرفت که برای تحصیل استقلال واصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید.» [۱۶]

غبار از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده امان الله خان بودند، اینطور نام می برد: «در دربار اشخاصی چون محمودلی خان وشجاع الدوله خان وغیره، در اردو افسران بزرگی (ظاهراً سپهسالار نادرخان وبرادرانش) ودر خارج هردو رجالی چون فضل محمدجددی(بعدها شمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ویک عده دیگرهمه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل وقسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً درایام وکالت سلطنت که سال دومه در پایتخت مینمود، بازرسی او را به امورمردم واستغاثه کنندگان ومحبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. تنهاکسیکه او را جداً مراقبت وتعقیب میکرد،میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بود که هر حرکتی را درکابل اعم از نشرات مخفی ویا فیر برامیر وغیره را به گردن عین الدوله بارمیکرد، درحالی که چنین نبود وعین الدوله وحلقه دربار چون هدف عمده بی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدارکننده وتهدید آمیز نمی زدند. معهذا امیر[بنابر راپورهای مستوفی الممالک] برعین الدوله ظنین شد و او و مادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو بر اثر وساطت نایب السلطنه نجات یافتند .

درسال ۱۹۱۸ فیرتفنگچه برامیر[از جانب عبدالرحمن لودین] در شوربازار بعمل آمد و این حادثه نافرجام حلقه سیاسی دربار را مضطرب ساخت. جواسیس مستوفی الممالک فردای آن روز کابل را پرساختند و یکی از آن جاسوسان «سروربچه بیوه» بود که دکان سیمساری در شوربازار داشت واز قیل عبدالرحمن لودین را زیرنظرداشت. بر اثر راپور

او عبدالرحمن لودین دستگیر و با طوق و زنجیر در زندان ارگ دولتی کوتاه قفلی شد و متعاقباً یک دسته دیگر روشنفکران که ارتباطی با این عمل لودین نداشتند از قبیل: عبدالهادی خان داوی، عبدالحمیدخان کمیدان، محمداسحاق خان قزلباش، شمس الدین خان محصل سابق مکتب حربیه و شیرمحمد خان معروف به افغان بیگ محصل مکتب حربیه دستگیر و به زندان ارگ فرستاده شدند. [۱۷]

پس از واقعه فیر تفنگچه بر امیر "مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک" جداً در صدد کشف و تحقیق قضیه برآمد. این حادثه بهانه خوبی بدست مستوفی الممالک که دشمن تشنه بخون امان الله خان و مشروطه خواهان و روشنفکران بود، داد. او هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی و فیر بر امیر و غیره را به گردن عین الدوله بار میکرد، در حالیکه چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدار کننده و تهدید آمیز نمیزدند. [۱۸]

در زمستان همین سال حزب سری دربار فیصله کرد که امیر حبیب الله خان را در جلال آباد از بین برده و نایب السلطنه را در مرحله اول به پادشاهی بردارند. [برای اطمینان خاطر نایب السلطنه و اجرای این کودتا] ده دوازده نفر از اعضای جمعیت سری عهد نامه بی درقرآن تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند. [۱۹]. اما نایب السلطنه در روز معین از خانه خود در جلال آباد خارج نشد. و به پارتی اطلاع داد که بکشتن برادر موافقت ندارم ولی به حبس او مخالفت نخواهم کرد. این عمل نایب السلطنه حزب دربار را از بنیاد در لرزه انداخت. پس تمام اقدامات و نقشه های طرح شده معطل گردید و تا یک سال دیگر تنفس عین الدوله و رفقاییش به شماره افتاد، زیرا زندگی همه در دست نایب السلطنه بود و قرآن عهد نامه پارتی در دست او سند غیر قابل تردید بود، [گرچه] نایب السلطنه معاهدین خود را در معرض هلاکت قرار نداد [مگر همه اعضای پارتی به تارموی خود آویزان بودند]. مگر، چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه اعضای مشروطیت کرده بود و امیر دادن جزا به عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی و دیگر مظنونین را که مستوفی الممالک زندانی ساخته و دوسیه آن ها را تکمیل کرده بود، به بازگشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنابراین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و گروه خود را از مرگ نجات دادند. فردای آن پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول (اول حوت ۱۲۹۷ ش ۲۱ فبروی ۱۹۱۹-۲۰] سردار نصرالله خان به پیشنهاد علی احمدخان ایشیک آقاسی، قبل از خاک سپاری امیر شهید به امارت برداشته شد و بعد مراسم تدفین انجام گردید. پس از مراسم خاک سپاری امیر شهید، سردار نصرالله خان دوفرمان عنوانی شهزاده امان الله نوشت و آنرا توسط شجاع الدوله خان غوربندی به کابل فرستاد. بقول کاتب: روز جمعه ساعت ۱۱ صبح دوم حوت ۱۲۹۷ ش، این فرامین به دست امان الله خان رسید و امان الله خان با گرفتن این اطلاع، شجاع الدوله را در ارگ محبوس نمود [۲۱] و سپس خود ادعای پادشاهی نمود.

امارت امیر نصرالله خان و عکس العمل امان الله خان

وتلاش مستوفی برای جنگ میان اعضای خانواده سلطنتی:

غبار، رسیدن فرمان امیر نصرالله خان به کابل و عکس العمل شهزاده امان الله را گزارش داده مینویسد که: شجاع الدوله به ساعت ده جمعه (دوم حوت) به کابل رسید و با عین الدوله ملاقات کرد. این همان شخصی است که گفته میشود عضو جمعیت سری دربار و همکار عین الدوله و کشته امیر حبیب الله خان است. امیر نصرالله خان یک فرمان رسمی و یک مکتوب خصوصی توسط شجاع الدوله فراش باشی بعنوان عین الدوله فرستاده بود و در فرمان رسمی از کشته شدن امیر حبیب الله خان و انتخاب خودش به پادشاهی و برنامه خصوصی تعیین یک هیئت مشاور را برای عین الدوله و فرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده شده بود. هیئت مشاور عبارت بودند از: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، محمدنعیم خان نایب سالار بدخشان، مرزا محمودخان امین نظام، محمدسرورخان والی سابق هرات مشهور به بابای کرام، سردار عبدالوهاب خان امین مکاتیب، صالح محمدخان نایب سالار، سردار محمدعلی خان

د پانو شمیره: له ۵ تر ۱۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

سرکرده تعمیرات و غیره. شهزاده عین الدوله فوری مجلسی مرکب از افسران و رجال بزرگ دربار منعقد کرد و فرمان شاه جدید امیر نصرالله خان قرانت گردید. در این فرمان گفته شده بود که امیر بدست مرد ناشناسی کشته و سردار نصرالله خان نایب السلطنه به پادشاهی برداشته شده است، بایستی عین الدوله بیعت نامه کابل را گرفته به جلال آباد بفرستد. اکثریت اعضای مجلس گفتند که آنچه در فرمان شاه جدید گفته شده عملی گردد و از خون ریزی اجتناب شود، محمودطرزی و بعضی افسران دیگر خاموش بودند. امان الله خان ایستاده شد و گفت: شهادت امیر به تحریک کسی است که خود طالب سلطنت است (منظور سردار نصرالله خان بود)، لهذا من بدستان خون آلود بیعت نمیکنم و به تنهایی برای گرفتن انتقام حاضرم. کسی که با رأی من موافق است بدست راست من بایستد و نخستین کسی که پیش شد صالح محمدخان نایب سالار قوماندان لوی اول سپاه کابل بود. او دست امان الله خان را به بیعت گرفت و وفاداری خود را اظهار داشت و در دست راست او بایستاد. درباریان موقع شناس نیز از او تبعیت کردند. جنرال عبدالوکیل خان بیرون رفت و سپاه کابل را بسرعت احضار و در برابر سلام خانه بحالت تیراسی در آورد. امان الله خان سواره رفت و سلام عسکر را پذیرفت و در نطقی که نمود گفت: سپاه حافظ کشور و استقلال مملکت است پس باید رفاه و آسایش او مد نظر دولت باشد. در حالی که سابق چنین نبود و اما در آینده چنین خواهد بود. عساکر سلام شاهی نواخت و توپخانه به صدا در آمد... [۲۲]

به تعقیب آن امان الله خان اعلامیه سلطنت خود را نوشته و به قشله های عسکری و عنوانی حکام ولایات فرستاد و لین تلفون کابل - جلال آباد را قطع نمود و قطعاتی نظامی را بسوی جلال آباد سوق داد و سپس جواب نامه فرمان امیر نصرالله را با بیعتنامه مردم کابل با خودش بدست ملاغلام محمدپنجت باشی و شجاع الدوله به جلال آباد فرستاد. امیر نصرالله خان که از قطع لین تلفون و نرسیدن جواب نامه های خود پریشان و مضطرب بود، نامه دیگری بدست سردار محمدیونس خان عنوانی عین الدوله فرستاد، اما سردار یونس خان همینکه بکابل رسید و اوضاع را مشاهده کرد، فوراً به امیر امان الله خان بیعت نمود. و به امیر نصرالله خان نوشت که: «به محض ورود در کابل جوش و خروش غریبی از افسران لشکری و بزرگان کشوری و مشایخ و سادات و عموم لشکر و جمهور مردم کشور را با اعلیحضرت امیر امان الله خان مشاهده کردم، در بحر حیرت فرو رفته از دلایل زیادی که در دست دارند، حق را به جانب ایشان دانستم. پس از حصول نظریات و معلومات خود دوستانه و مخلصانه عرض میدارم که به مجرد وصول ملاغلام محمدپنجت باشی خود را از امارت خلع و به امیر امان الله خان بیعت کنید والا در اقدام به خون ریزی کردن شما به رشته عصیان و طغیان در نژد خداوند بسته میشود. و من او را حق بدست دانسته بیعت کردم.» [۲۳]

با رسیدن ملاغلام محمد و شجاع الدوله به جلال آباد فوراً امیر نصرالله خان آنها را به حضور پذیرفت و بعد از مطالعه اعلامیه پادشاهی امیر امان الله خان و بیعت نامه مردم کابل، جریان اوضاع کابل را ابتدا از زبان ملاغلام محمد و سپس از زبان شجاع الدوله شنید، و بعد کتاب سفیدی که در جلو رویش روی میز قرار داشت باز کرد و چیزی در آن نوشت و متن را برای میرزا محمدحسن قرانت نمود. او استعفای خود را با این عبارات نوشته بود: «من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هر یک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار میشوم.» [۲۴]

میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک بعد از شنیدن آن استعفا نامه اظهار داشت: «عرض میکنم که وقت کار است نه این رفتار، که شما اختیار میکنید و خود را در انتظار حقیق و بی وقار می سازید، تاجان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم در آویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود.» [۲۵] و سپس افزود که: موضع یأس و اضطراب و موقع هراس و تشویش و شتاب نیست و ناامیدی و پریشانی را در دل نباید راه داد و اساس محکم و استوار باید نهاد. و در خصوص امارت عین الدوله که مردم کابل به او بیعت و اطاعت کرده اند، از دو صورت بیرون نیست: اول، اینکه مرتکب و مباشر این امر یک کس دیگر و آن سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله است و شما او را از من خوبتر میشناسید که سالها خیال فتنه

انگيختن و آتش فساد افروختن را در دل و کاخ دماغ دارد و در خلا و ملا این آرزو را می پروراند و میخواهد منویات خویش را حاصل کند و ملک و ملت و دولت را به باد فنا دهد. دوم، اگر دیگران نیز تاسی به او کرده شرکت در مفسدت ورزیده باشند، از دو وجه خالی نیست: یا نمایندند و نمیفهمند و مقلدند و یا میدانند و میفهمند و مخربند و انگلیس و روسخواه میباشند و دشمن والا و بدخواه عین الدوله اند. به هر صورت و هر نوع از این وجوه که باشد، عین الدوله را به روی کار کشیده در باطن مدعا و مقصد خود را حاصل می نمایند.... هزار حیف و افسوس که مغرضین و مدسین، عین الدوله را فریب داده اغواش نمودند و از بیان پنجات باشی (ملا غلام) مفهوم حضور والا شده خواهد بود که عین الدوله دست اسراف و ابطار به خزانه و قورخانه دولت گشوده، دامن دامن و خروار خروار، بذل و ابطار می نمایند. آیا این کردار او به کجا خواهد رسید و در عاقبت چه به دیدار خواهد آمد و از تقسیم خزانه و قورخانه چه نتیجه نمودار خواهد شد؟ والله کار اعتماد الدوله است و وقت وصول به مقصد خود را یافته اقدام در حصول مرام خویش نموده، راه ایقاد آتش فساد پیش گرفته است. شما باید تدبیر علاج امور را به دستوری که او در محل اجرا می گذارد کرده، دفع دسایس او را بنمایید و وقع در گرفتار و کردار و رفتار عین الدوله ننهاد، محکم و استوارش ندانید که اعتماد و اعتبار ندارد. [۲۶]

امیر نصرالله خان با استماع سخنان مستوفی، اغوا گردید و از حاجی ملا عبدالرزاق طلب استفتای شرعی در باب امارت خود و امیر امان الله خان شد. ملا عبدالرزاق، حمایت و بیعت مردم کابل را از امارت امان الله یک روز بعد از اعلام امارت نصرالله خان، بغاوت دانسته، امارت امان الله خان و بیعت مردم کابل را شرعاً ناجایز و ناروا شمرد و گفت که در صورت جنگ هر که از تبعه امان الله کشته شود، ضال و هر که از تبعه امیر نصرالله خان کشته شود، شهید گفته میشود. [۲۷] امیر نصرالله خان از این فتوا قویدل گشت و به میرزا محمد حسن خان هدایت داد که چیزی تحریر و آماده کند.

طرح ده فقره ای مستوفی الممالک برای جنگ با امان الله خان:

میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک طرح ده فقره ای را آماده کرد که در آنها آمده بود:

فقره اول - معاش افراد سپاه به ۲۵ روپیه ارتقا یابد.

فقره دوم، میگفت: به حکومت انگلیس مکتوب فرستاده شود تا ۱۶۰ لک روپیه پول مستمری انگلیس به امیر حبیب الله را که نزد آنها در پیشاورمانده است، در اختیار سردار نصرالله خان قرار بدهند.

فقره سوم، به سپاه جلال آباد وظیفه میداد تا به استقامت کابل به مقابل سپاهی که از کابل بصوب جلال آباد پیش می آید حرکت نموده در محل نمله و سرخ پل توقف نماید و از پیش آمدن سپاه کابل ممانعت کند.

فقره چهارم، به سردار عنایت الله خان وظیفه میداد تا به تگاب رفته اقوام صافی را که اقوام والده ماجده شان است با خود گرفته از شمال بر کابل حمله نماید. و سردار حمایت الله خان با ایشیک آقاسی سردار شیر احمدخان به سمت پکتیا رفته و مردم جدران و منگل را تشویق به شورش نمایند که از جنوب بر کابل حمله کنند.

فقره پنجم، حکم میکرد: ۲۰ هزار مرد جنگی از قبایل شینواری و افریدی و مومند و اطراف جلال آباد برای حمله به کابل فراخوانده شوند.

فقره ششم، گفته بود: علیاحضرت سرج الخواتین مادر امان الله خان و خواهران وی و همه مستورات خاندان شاهی که از کابل به جلال آباد آمده اند، تحت نظرایشیک آقاسی حضور نیک محمد به لغمان فرستاده شوند و بخصوص علیاحضرت و خواهران سکه امان الله خان در قلعه السراج لغمان بطور یرغمل نگهداشته شوند.

فقره هفتم، قید کرده بود که فرامین و احکام امیر نصرالله که قبلاً به کابل فرستاده شده بود، و از سوی امیر امان الله خان قیده شده، مجدداً تحریر و عنوانی حکام و والیان ولایات فرستاده شود.

فقره هشتم، تاکید میکرد: که زیاده اقامت ملا غلام در جلال آباد موجب ضرر و فساد است و باید هر چه زودتر جواب نامه های امیر امان الله خان به او داده و رحصت شود.

فقره نهم، میگفت: هر قدر جواهرات و اسکناس و پوهند انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همراکب و نزد اهالی و نزد محمدولی خان خزانه دار عین المال موجود و حاضر باشد، با شخص معتمد و بخردی در پشاور هندوستان فرستاده و فروخته شود و هر قدر لوازمات حرب چون خیمه و اسب و شتر که به کار باشد خریده آورده شود.

فقره دهم، حکم میکرد که هر قدر پولی که در خزانه های جلال آباد و کتر و لغمان موجود میباشد، محاسبه و از آن هنگام ضرورت در جنگ استفاده شود. امیر نصرالله خان بعد از استماع فقرات ده گانه میرزا محمدحسین خان مسروانه گفت که «هزار آفرین بر قوه مدرکه شما، واقعاً درخور وزارت هستید.» [۲۸]

فیصله شوری بر طرح مستوفی الممالک:

فردای آن روز ۲۳ جمادی الاولی، ایشیک آقاسی علی احمدخان تا ساعت ۱۱ صبح حاضر نشد و غیابت او امیر نصرالله خان را به فکر اندر ساخت. ذوات دیگر نیز دچار تشویش شدند. امیر نصرالله خان دیر آمدن او را فرار او جانب کابل حدس زد و بعد خطاب به حضار گفت که کار سلطنت به یک نفر و دو نفر آباد یا خراب نمیگردد، من پروای آمدن و نیامدن او را ندارم. و علاوه نمود: من باک ندارم، هر که خواهش دارد از روی رغبت از طرف من رخصت است که نزد امان الله خان برود، عاقبت و وخامت کردار خود را خواهد دید. در همین فرصت بود که علی احمدخان حاضر آمد و سلام داد و تشویش امیر و دیگران رفع گردید. سپس عبدالاحدخان تسویدنامه مردم جلال آباد را بجواب مردم کابل حاضر کرد و مستوفی محمدحسین خان که خود آنرا نوشته بود، قرانت نمود. در نامه به مردم کابل توصیه شده بود که «هنوز وقت است و هیچ نرفته و فتنه شدت نپذیرفته است، باید بیدار و هوشیار شوید و نظر به خاتمه کار ننمایید که انفعال و شرمساری بار نیارد. باقی اختیار بدست خود شماست. مفهوم کلی پیام این بود که از امیر نصرالله خان حمایت نمائید و از بیعت با امان الله برگردید. بعد از استماع نامه و تائید امیر نصرالله خان، هریک از اعضای شوری از قبیل: سردار محمدعظیم خان پسر امیر کبیر مرحوم دوست محمدخان، شهزاده عنایت الله معین السلطنه، حیات الله خان عضدالدوله، و شهزاده امین الله خان سردار مدافع و شهزاده محمد عمر خان سردار صنایع و شهزاده غلام علی خان و سردار محمد آصف خان و سردار محمدیوسف خان مصاحبان خاص امیر مرحوم و سردار سپهسالار محمدنادرخان و فتح محمدخان امین العسس و شاه ولی خان رکاب باشی و محمدولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و میرزا محمد عمرخان منشی و ایشیک آقاسی ملکی علی احمدخان و ایشیک آقاسی نظامی شیر احمد خان، و ایشیک آقاسی خارجه محمد عزیزخان و ایشیک آقاسی حضور نیک محمد خان و ایشیک آقاسی دوست محمدخان ناظم، و میرزا محمدحسین خان حاکم جلال آباد و حاجی ملا عبدالرزاق خان و میرزا محمدحسین خان مستوفی و برگد محمدانورخان و جنرال عبدالرحیم خان محمدزانی و غیره اعیان و اشراف لشکری و کشوری بر آن خاتم (مهر) بر نهاده دست خط کردند. «در عین امضا کردن عبدالاحدخان که تا این وقت خود را صدراعظم امیر نصرالله خان می پنداشت، و حال را وارونه و دیگرگون می دید... عرض کرد که این مکتوب را بمن تفویض کنید تا خودم نزد عین الدوله رسانیده او را به درستی فهمانیده از خیال محالی که دارد مانع شوم که سفک دماء در افغانستان اجرا نیابد و به مسلمان کشتن نگراید. و امیر نصرالله خان که به او اعتماد داشت خواهش او را پذیرفت و گفت انشاء الله تعالی فردا خواهید رفت. و پس از امضای نامه مجلس مشورت خاتمه یافت و امیر نصرالله خان با خاصان خویش در خلوتگاه تصور و اندیشه شد و دیگران به منازل خود رفتند.» [۲۹]

نزدیک غروب آفتاب اهالی شوری دوباره گرد هم آمدند تا پس از نماز شام روی امکانات طرح ده فقره ای میرزا محمدحسین خان باهم مشورت نمایند. اکثریت مواد آن طرح بنابر دلایلی که هریک از اعضاء مجلس اظهار کردند، یکی بعد دیگری رد و یا تعدیل گردید.

قرار شد سردار عنایت الله خان یکجا با مستوفی الممالک همراه با ۶۰۰ سوار پس فردا بصوب تگاب و نجراب حرکت کنند. در مورد آماده کردن ۲۰ هزار ملیشای قومی مردم آفریدی و شینواری و جلال آبادی مستوفی و ایشیک آقاسی علی احمدخان گزارش دادند که تا دوسه روز دیگر آماده خواهند شد. مکتوبی که قرار بود حاجی عبدالرزاق به

پیرتگاو ملا عبدالحمید نوشته میفرستاد هنوز آماده نشده بود، ولی فیصله گردید که قوای نظامی جلال اباد فردا بسمت نمله و پل سرخ حرکت نمایند و بجای ناظم دوست محمدخان، برگد محمدانورخان بسمت جنوبی برود. و علیاحضرت با دخترانش به جای لغمان بهتر است بکابل فرستاده شود تا پسر خود امان الله خان را نصیحت کند و او را از تصمیمش منصرف سازد. سردار محمدیوسف خان پسر امیر کبیر برای همکاری علیاحضرت سراج الخواتین تعیین شد، مگر محمدولی خان این وظیفه را بعهده گرفت. خلاصه فیصله نهائی برای فردا موقوف شد. [۳۰] اما فردای آن روز ۲۴ جمادی الاول، سپاه جلال اباد دست بشورش زد و خواهان تسلیم دادن قاتلین امیر شهید شدند.

اگر شورش سپاه جلال اباد برنامه های میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک را برهم نمیزد، و طرح او مبنی بر تحریک مردم کوهستان و پکتیا و اقوام افریدی و شینوار و مومند و جلال اباد برای حمله بر کابل جامعه عمل می پوشید، یقیناً که یک دوره سقوی دیگر در انتظار مردم کابل بود و خدا میداند که چقدر خونهای مردم در کوچه های کابل ریخته شده و چقدر خانواده های شریف کابل بی عزت میشدند و دار و ندار خود را از دست میدادند تا مستوفی الممالک و امثال او چند صباح دیگر بر قدرت باقی بمانند. اما خوشبختانه که هوشیاری طرفداران امان الله خان، و پخش اعلامیه سلطنت امان الله خان و اوراق بیعتنامه مردم کابل در مساجد و معابر عمومی و قشله نظامی جلال اباد، تمام پلانه های شوم مستوفی الممالک را نقش بر آب ساخت و نتیجه این فتنه بازی ها سرخود او را خورد.

شورش سپاه جلال اباد و گرفتاری نادرخان و مستوفی الممالک :

روز چهارشنبه (۲۴ جمادی الاول) سپاه در قرارگاه نظامی جلال اباد دست بشورش زدند و خواهان قاتل امیر حبیب الله خان شدند. سپاهیان از میان خود یک نفر سرپاز هراتی را بنام غلام رسول به حیث وکیل و قوماندان خود برگزیدند. سپهسالار نادر خان با اطلاع از شورش سپاه، برای خاموش کردن غایله بسوی قرارگاه نظامی حرکت نمود. دو برادرش شاه محمودخان و برگد محمدعلی خان نیز وی را همراهی کردند، همینکه سپهسالار وارد قشله نظامی شد، عساکر جلو اسپش را گرفتند و او را از اسپ بزیر آوردند و محبوس کردند و با همراهان وی نیز عین عمل را انجام دادند. بزودی خبر حبس سپهسالار و برادرانش به سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید، و سردار فتح محمدخان امین العسس و محمدعزیزخان ایشیک آقاسی خارجه، و احمدشاه خان سرمیر اسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، که در محل اقامت شاه محمودخان، باهم نشسته بودند رسید و آنها را سخت مضطرب و پریشان ساخت. متعاقباً امیر نصرالله خان نیز از بلوای سپاه مطلع گردید، فوراً کس فرستاد و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه و میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک و علی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی را - که دونه اولی آماده رفتن به تگاو و نجراب برای جمع آوری لشکر برای جنگ با امیر امان الله خان بودند - احضار کرد و دستور داد تا به قشله بروند و سپهسالار را از دست عساکر رها کرده معلوم نمایند که عساکر چی میخواهند؟ آنها نزد سپاه رفتند و برگشتند و به امیر نصرالله خان عرض کردند که عساکر قاتل یا قاتلین امیر شهید را میخواهند و سپهسالار را بخاطر اینکه نتوانسته از امیر بدرستی حفاظت نماید و به سبب غفلت او امیر به قتل رسیده، لهذا تا سپردن قاتل بدست عساکر، وی در حبس خواهد بود.

[۳۱]

امیر دو نفر روحانی با نفوذ محل (صاحب جان پاچا و نقیب صاحب) را نزد عساکر فرستاد، آنها از سپاه پرسیدند شما چکسی را قاتل امیر میدانید، بگوئید تا او را به شما تحویل دهیم و دست از فتنه کوتاه کنید! وکیل سپاه گفت ما فتنه نمیخواهیم فقط قاتل را میخواهیم. هر دو روحانی بازگشتند و به امیر نصرالله خان گفتند که : " ایشان به جز قاتل امیر هیچ چیز دیگر نمیخواهند و عزم تخریب حصار و اسلامیت و نهب و غارت را جزم ندارند. و کسانی را که قاتل میدانند، دلایل بر اثبات قاتل بودن آنان را اقامت مینمایند و نام به نام نوشته داده اند... و چون نامنویس را که کرنیل شاه علی رضا خان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص و حضوری و برادران سپهسالار را که همه در کله گوش و محرم خلوت و جلوت با امیر شهید بودند و در شب و روز نگاه

وبیگاه حایل ومانعی از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیر نصرالله خان امر نمود که همه را قرار نام نویس فوجی به دست آورده نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست، در پی اسامی افتاده و از جمله محمودلیخان سرجماعه غلام بچه گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل بر گرفته و شجاع الدوله فراش باشی، که در شب چنانچه گذشت گریخته بود، نیافته و دیگران را پیهم بدست آورده، محبوس و رهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند." [۳۲]

کاتب میگوید: وکیل سپاه غلام رسول خان هدایت داده بود که علی احمدخان ایشیک آقاسی و مستوفی الممالک میرزا محمدحسین خان نیز باید دستگیر شوند، وقتی عساکر به عقب علی احمدخان رفتند وی به بهانه ای خود را از چنگ عساکر نجات داده جانب کابل فرار کرد ولی مستوفی الممالک دروازه خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیر کرد. این امر خشم و غضب عساکر را برانگیخت و یکی از آن میان به قشله عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رساند و از آنسو عساکر چند عراده توپ را برای کوبیدن منزل میرزا محمدحسین خان مستوفی بیرون کشیدند و دیوار های منزل مستوفی را با خاک یکسان نمودند و خود مستوفی را کشتان کشتان بیرون آوردند. کاتب میگوید: «محمدحسین خان را با سربرهنه ولای و لجن به روی مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضحیت چون حیوان قلاده به گردن انداخته، کشتان کشتان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند. و سپاهیان با سرنیزه تفنگ بر او تاخته، بلا درنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. در عین هجوم و ازدحام، برگد محمدانورخان به عزم اینکه لک ها روپیه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع کرده و هزاران نفر را از اعیان و اشراف و مامورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع میگردد، پس خود را بردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پایهای خویش را از دو طرف برسینه اش اوخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سر نیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمدانورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه خود را حواله او نکردند. و هم چنان محمدانورخان بردوش او سوار، از لای و لجن به کمال بد حالی در میرزش کشتانیده و محمدانورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند. در این حال جنرال عبدالرحیم خان سراز اورسی کشیده و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمد فرمود که اگر خون ناپاک و نجس این خوک بی پاک را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و منافع هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر است که او را زنده گسیل کابل نمایند تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و از این گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.» [۳۳]

فیض محمد می افزاید که روز ۲۵ جمادی الاول، امیر نصرالله خان بعد از ۶ روز امارت که سه روز را به فاتحه گذشتاند و سه را در مشورت با رجال دربار خود مستوفی الممالک و قاضی ملا عبدالرزاق و شنیدن اخبار کابل از زبان قاصدان رسیده از کابل و جستجوی راه تسلیم یا مقابله با امیر امان الله خان گذشتانده بود، از امارتش استعفی داد. و به امیر کابل بیعت نامه خود را فرستاد. کاتب میگوید که «در روز شنبه بیست و هفتم (جمادی الاول)، نظامیان به امر ایشیک آقاسی محمودخان، که از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان، وارد جلال آباد شده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل و اغلال انداخته بودند، بر عراده های حمل انتقال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند.» [۳۴]

پس از استعفای امیر نصرالله خان از امارت، حاجی ملا عبدالرزاق که فتوا بر بغی و طغیان امیر امان الله خان را داده بود، بسوی کوهستان مومند فرار کرد و در آنجا متواری بود تا اینکه در جنگ استقلال در ناحیه وزیرستان از خود

خدمت و رشادت به نفع افغانستان نشان داد و امیرامان الله خان او را به پاس خدماتش عفو کرد و دوباره به افغانستان برگشت و بکابل آمد مورد تفقد و مهربانی شاهانه قرار گرفت. [۳۵]

افسر اتریشی ایمیل ریپبلیکا، که در سال ۱۹۱۵ از زندانهای استالین در آسیای مرکزی فرار کرده بود و به افغانستان پناه آورده بود و در روز اعلان سلطنت امیرامان الله خان در مسجد عیدگاه حضور داشت، چشم دید خود از صحنه ورود گروه متهم به قتل امیر حبیب الله را چنین بیان میدارد: «این خبر که مستوفی، یک کوهستانی و منفورترین مرد کشور، با همه قدرتش دستگیر شده بود، همه را خوشنود ساخته بود. او بزرگترین اخاذ و فاسدترین مامور دولت به حساب می رفت. دیری نگذشت که بازداشت شدگان را دست و پا بسته به کابل آوردند. محمدزانی ها کوشش میکردند که برای نجات از نگاه های کنجکاوانه مردم خود را عقب پوستین های خود پنهان کنند، برخلاف آنها، مستوفی لجوجانه به مردم نگاه میکرد که برای اینکارش دشنام های زیاد نثارش شد. زمانی که نادرخان وزیر جنگ سابق از موتر پانین شد، یک لحظه ایستاد، دست ها را برای دعا بالا کرد و این کلمات را به زبان آورد: خدایا تو میدانی که من بیگناهم، هرچه تو میخواهی، همان شود.» این کلمات چنان به سادگی و گیرانی گفته شد که مردمی را که آنجا گرد هم آمده بودند، سخت زیر تاثیر قرار داد. دشنام هایی که تا آن لحظه نثار بازداشت شدگان می شد به یکباره پایان یافت. بلافاصله گفته میشد، نادرخان بی گناه است و به یقین که بزودی آزاد خواهد شد.» [۳۶]

در کابل البته بدستور امیرامان الله خان زنجیر و زولانه از دست و پای سپهسالار و متهمین دیگر برداشته شد و موضوع قتل مورد تحقیق قرار گرفت و سپس به محاکمه سپرده شد. به قول غبار، در کابل شخصی بنام فتح علیخان جاغوری از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری به دروغ شهادت داد که او قاتل را دیده و می شناسد و او جز شاه علی رضاخان کسی دیگر نیست. در نتیجه شاه علی رضا محکوم به اعدام شد و سایر متهمین قتل امیر آزاد شدند. شاه امان الله پس از ابلاغ حکم قاضی محکمه از جایش بلند شد و شمشیر از نیام کشیده دوباره در نیام کرد و گفت من از ریختن خون محکوم درگذشتم. غبار میگوید: «در حالی که در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که قاتل امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله فراش باشی (عضو جمعیت سری دربار) است نه کسی دیگری. مستوفی الممالک مرزا محمدحسین خان در ۱۴ ثور ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) در باغ ارگ از درختی آویخته شد.» [۳۷] ، اما فیض محمد کاتب ، متذکر میشود که "پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمدشاه خان سرمیرا سپور، امیر میرور را به قتل رسانیده است." [۳۸] معلوم میشود که شاه علی خان رضا خان دیگر نمیتوانسته خموشی اختیار کند و واقعه دستگیری قاتل ورهانی او توسط سپهسالار را به زیردستان و سایر افسران حکایت کرده است.

نتیجه :

از مجموع گزارش های مرحوم غبار، و فیض محمدکاتب به این نتیجه دست می یابیم که : میرزا محمدحسن خان کوتوال و بعد مستوفی الممالک، یکی از ارکان مهم دولت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بوده، در هردو رژیم امیر آهین و امیر حبیب الله خان، وظیفه نهایت خطرناک یعنی کوتوالی (امور امنیت و استخبارات) را بعهده داشته است و طبعاً برای خوشنودی امیر و تأمین امنیت آهین کشور، بیش از پیش به تقویت شبکه جاسوسی و استخباراتی توجه میکرده است و هر آدم بدبختی که در مرکز یا ولایات، خوش میرزا محمدحسین کوتوال نمی آمد، مورد پیگرد جواسیس او قرار میگرفت و بهانه ای برای دستگیری وی پیدا میکرد و بزندانی می انداخت. و با اعمال شکنجه های وحشت آور از متهم اعتراف گرفته میشد و بعد آن اعترافات روی میز امیر قرار میگرفت تا شخص به جزای که مستحقش نبود میرسید. از این لحاظ تعداد بیشماری از مردم کشور از دستگاه استخبارات امیر و بقول غبار، از شش کلاه که میرزا محمدحسین کوتوال در رأس شان بود، سخت در هراس و متفرد بودند.*

دومین گروهی که ضرب شصت میرزا محمدحسین خان را دیده بودند، منورین و عناصر آگاه و روشنفکر جامعه بود، که بنام مشروطه خواهان یاد میشدند. مشروطه خواهان اول در ۱۹۰۹ از سوی مستوفی الممالک شناسایی

وسرکوب و نابود شدند و گروه دوم این جنیش، که رهبر معنوی شان محمود طرزی ولی در رأس شان شهزاده امان الله خان و اعضای شان لیبرالهای دربار بودند، بعد از فیرتفنگچه در ۱۹۱۸ توسط عبدالرحمن لودین، بر امیر در شوربازار کابل، از سوی مستوفی الممالک کشف و مورد پیگرد قرار گرفت و تعدادی از اعضای مشروطیت را دستگیر و با غل و زنجیر در زندان ارگ محبوس نمود و گزارش آن را به امیر حبیب الله خان داد و علاوه کرده بود که در پشت سر این حرکت ها شهزاده عین الدوله امان الله خان قرار دارد. و امیر نیز دادن جزا به عاملین سوء قصد را به بازگشت خود از سفر لغمان موکول نموده بود و اگر کار امیر پیش از پیش در لغمان یکطرفه نمی شد، واضح بود که تمام اعضای جنبش مشروطیت دوم، مثل اعضای مشروطیت اول سر به نیست می شدند و بهترین وفدا کارترین فرزندان کشور از قبیل: عبدالرحمن لودین، عبدالهادی خان داوی، عبدالمحیدخان کمیدان، محمداسحاق خان قرلباش، شمس الدین خان محصل مکتب حربیه و شیرمحمد خان معروف به افغان بیگ، محمودطرزی، محمودولی خان دروازی، شجاع الدوله خان غوربندی، سردار عبدالرحمن خان، سردار حبیب برادرش، وده ها تن دیگر، فدای خوش خدمتی مستوفی الممالک میگردیدند که خوشبختانه مستوفی الممالک به این هدف خود نرسید و قبل از مشاهده قتل مشروطه خواهان، خودش به اتهام جرم و جنایت و خیانت بخصوص بجرم تلاش برای جنگ میان اعضای یک خانواده سلطنتی از سوی محکمه کابل به اعدام محکوم گردید.

مستوفی الممالک بنا بر سوابق دشمنی و رفتار زشت و دور از احترام خود نسبت به شهزاده امان الله خان و مادرش علیحضرت، و شکنجه های که در حق رجال مشروطه خواه روا داشته بود، از بقدرت رسیدن امان الله خان، خوف داشت و آینده خود را در خطر میدید، لهذا آخرین تلاش های خودش را بکار بست تا مانع بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان گردد، اما متأسفانه که سردار نصرالله خان این موضوع را درک کرده نتوانست و فریب مشورت های غلط و تفتین آمیز او را خورد و خود را در لحاف خیانت و توطئه مستوفی الممالک پیچاند و بهایش را باجان خود داد.

امیر نصرالله خان با وجود یکه در آغاز تصمیم درستی گرفت و از امارت خود منصرف شد و استعفا داد ولی با شنیدن سخنان مغرضانه مستوفی الممالک اغوا شد و فریب طرح جنگجویانه او را علیه عضو دیگری از خانواده سلطنتی خورد و سرانجام سرخود را بر این طرح تفتین آمیز از دست داد. به یقین میتوان گفت که اگر امیر نصرالله خان به سخنان مستوفی الممالک گوش نمیداد و آنچه بر کاغذ نوشته بود، در پای آن امضاء میگذاشت و آنرا به امیر امان الله خان میفرستاد، هرگز با فرجام بدی روبرو نمیگردید.

به قول شادروان محی الدین تفویض (منشی اعلیحضرت امان الله خان) در دوره که شهزاده نیابت سلطنت پدر را داشت و هم بعد از کشته شدن امیر، از روک میز کاروی راپورهای را از مستوفی الممالک بدست آورد که نوشته بود: شهزاده امان الله خان کودتا مینماید، بعد از گرفتن سلطنت این اسناد را امان الله خان برایش نشان داد و علت مخالفت های ویرا با مشروطه خواهان و شخص خودش، و هم راپورهای جعلی وی علیه مادرش (سراج الخواتین)، بخصوص طرح جمع آوری قوا از شمالی به طرفداری از سلطنت نصرالله خان را از وی پرسید، و چون همه مشروطه خواهان ویرا با تمام معنی میشناختند و هم او را «فرد سیاه زبان» میدانستند همه رأی دادند که باید اعدام شود و بدین گونه بتاريخ ۱۴ ثور ۱۲۹۸ ش (۴می ۱۹۱۹) از درختی حلق آویز شد. [۳۹]

دیپلوماتان شوروی نیز ابراز عقیده کرده اند که "محمد حسین خان، از رجال پر قدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود. اما در آغاز پادشاهی امان الله خان، به اتهام به فساد، رشوه ستانی و دیگر جنایات، در سال ۱۹۱۹ به امر امیر محکوم به اعدام شد. همچنان امیر جدید، امان الله خان فرمان صادر نمود تا خانه ویرا در کابل مصادره نمایند. بعداً خانه مذکور به حیث اقامتگاه برای استفاده نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به تقاضای محکوم، خانواده اش را امان دادند، اما به ولایات از جمله چاریکار و با دریافت حقوق اندک تبعید نمودند." [۴۰]

بدینسان دیده میشود که میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک، پدر استاد خلیلی، در دوران امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان، مدت ۴۰ سال از اقتدار بسیار زیادی برخوردار بوده است و به عنوان کوتوال و

رئیس اداره حساسی و استخبارات دولت، در زندانی ساختن اشخاص و افراد مظنون و شکنجه کردن مردم بسیاری را به خاک سیاه نشانده بود و از راه توطئه و دسیسه و اخاذی، صاحب مال و منال زیادی شده بود. در عین حال چون آدم سخت ظالم و مستبد و بیرحمی بود، زندگی کسانی را که سرشان به تن شان می ارزید، بشمول مشروطه خواهان و آزادی طلبان جهنم ساخته بود و انسانهای و طندوست و شریف را در زندانهای مخوفی که در گوشه های مختلف شهر کابل ایجاد کرده بود و شکنجه میداد، از دست او دل پر خون داشتند و هنگامی که او را در چنگال عدالت و محاکمه دولت امانی یافتند، همگی به یک صدا خواهان اعدام وی شدند و چون راپورهای دروغین وی برخلاف امان الله خان و مادرش علیا حضرت به امیر حبیب الله خان کشف شده بود و نیز تلاش های وی برای جنگ امیر نصرالله خان با شاه امان الله، محض بخاطر حفظ مقام و چوکی خودش که خوشبختانه موفق نگردید، محکوم به اعدام گردید و جایدادهای غیر منقول وی نیز مصادره شد.

با اعدام مستوفی الممالک در نخستین ماه های اقتدار مشروطه خواهان، گویا عدالت برای اولین مرتبه در افغانستان به کرسی نشست، و دل میلیونها انسان داغ دیده از دست ظلم و ستم مستوفی الممالک در طول ۴۰ سال اقتدارش شاد گردید. شاید عدالت برای نومیان مرتبه بر روی مردم افغانستان لبخند زده باشد و آن زمانی بود که سپهسالار نارخان، کابل را از چنگ دزدان سقاوی نجات داد. سقاویان مدت ۹ ماه مردم شریف کابل و سراسر افغانستان را بشکل تحقیر آمیزی به کاسه سرآب داده بودند، و سپهسالار نارخان سران سقاوی این دزدان هستی، عزت و ناموس مردم را اعدام نمود و با این کار خود بر قلب های داغ دیده مردم مرهم گذاشت.

به امید روزی که زور مندان و مجرمین جنگی و متهم به جنایت علیه بشریت، مفسدین فی الارض و اختلاسگران و غاصبان دارانی های عامه و ملکیت های شخصی در چند دهه پسین، نیز به پای میز محاکمات ملی و بین المللی کشانده شوند و حقوق پایمال شده مردم از آنها گرفته شود. **پایان**

مآخذ و رویکردها:

- [۱]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۵۳
- [۲]- غبار، ج ۱، ص ۶۵۲
- [۳]- غبار، ج ۱، ص ۶۵۳ بحواله سراج التواریخ - جلد سوم ص ۸۳۲
- [۴]- غبار، ج ۱، ص ۶۵۲
- [۵]- احسان لمر، دشمنان مشروطیت، سایت پیام وطن، ۲۲/۱۰/۲۰۰۹
- [۶]- احسان لمر، مقاله دشمنان مشروطیت، پیام وطن، ۲۲/۱۰/۲۰۰۹، نیز دانشنامه آریانا
- [۷]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۵۵
- [۸]- غبار، ج ۱، ص ۶۵۴-۶۵۵
- [۹]- حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۴۱، چاپ دوم پشاور، غبار، ص ۷۱۷
- [۱۰]- غبار، ج ۱، ص ۷۰۷
- [۱۱]- احسان لمر، مقاله دشمنان مشروطیت، سایت پیام وطن
- [۱۲]- پوهاندسید سعدالدین هاشمی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۹۱-۱۹۲

د پانو شمیره: له ۱۳ تر ۱۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلینکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

- [۱۳]- غبار، ج ۱، ص ۷۱۸
- [۱۴]- حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۱۰۱
- [۱۵]- غبار، ج ۱، ص ۷۲۵
- [۱۶]- غبار، ج ۱، ص ۷۲۵
- [۱۷]- غبار، ج ۱، ص ۷۲۱
- [۱۸]- غبار، ج ۱، ص ۷۲۶.
- [۱۹]- غبار، ج ۱، ص ۷۲۵
- [۲۰]- غبار، ج ۱، ص ۷۴۱
- [۲۱]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۴۴،
- [۲۲]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۴۲، ۷۵۲
- [۲۳]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ص ۶۶۷
- [۲۴]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۷۸
- [۲۵]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۷۸
- [۲۶]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۷۹
- [۲۷]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۸۱
- [۲۸]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۸۳-۶۸۵
- [۲۹]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۸۷، ۶۹۳-۶۹۷
- [۳۰]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۹۸-۶۹۹
- [۳۱]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۰-۷۰۴
- [۳۲]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۲، ۷۰۷
- [۳۳]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۱-۷۱۲
- [۳۴]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۳
- [۳۵]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۷۰۹
- [۳۶]- ایمیل ریپیچکا، درکشور خداداد افغانستان، ترجمه ترتیب شامل آهنگ روح الله یاسر، آلمان، ۲۹۱۴، ص ۲۱۲
- [۳۷]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۴۵
- [۳۸]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴ قسمت سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۶۶۳
- [*] برای اطلاع بیشتر از ظلم مستوفی الممالک رجوع شود به «رساله تاریخ کوتوالی» از جنرال خلیل الله سکندری، طبع کابل
- [۳۹]- احسان لمر، مقاله دشمنان مشروطیت، در سایت های پیام وطن، واصلت
- [۴۰]- احسان لمر، (وی. اس. بویکو- قهرمان حوادث مزار، جنگ داخلی ۱۹۲۹ در افغانستان آغاز زندگی سیاسی خلیل الله خلیلی، برگرداننده از روسی ف. ن. بهرمان. سایت انترنتی.)

د پانو شمیره: له ۱۴ تر ۱۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ